# ظهور معنا در پایه

آنچه که بیشتر منظور من است، این است که در پیوند، ما می‌توانیم معنا را به ظهور بیاوریم؛ این خیلی اهمیت دارد. من دنبالهٔ عبارت ایشان را بخوانم، تا بقیهٔ چیزها را عرض کنم.

> **اینجا باید به تفاوت مهمی که بین مثال تابلو نقاشی و زبان برنامه‌نویسی وجود دارد، بپردازم: در تابلو نقاشی، معنایی که ظهور می‌کند بر پایهٔ تصویرسازی‌ای صورت می‌گیرد که کاملاً حاکی از صورت مرئیهٔ واقعیت محققه آن نقاشی است؛ مثلاً اگر در یک نقاشی، تلاش و خدمت یک موکبدار در مسیر اربعین ظهور پیدا کرده است، در واقعیت، همین صورت مرئیه در عالم عین، محقق می‌شود. به عبارت دیگر، حکایت نقاشی و ظهور یک معنا در آن، بر پایهٔ حکایتی طبیعی است، نه حکایتی قراردادی . تصویری، چون صورت تجریدی واقعی یک معنا است، حکایت، در آن محقق می‌شود . اما آنچه ما در پایه‌های یک زبان برنامه‌نویسی می‌بینیم، قرارداد است. یعنی با توجه به ترکیب بایت‌ها، درست است که رابطهٔ ترکیبی با اعداد باینری و بایت‌ها محقق می‌شود، اما با توجه به اینکه برای این امر مرکب، نمادی قرارداد می‌شود که حاکی از یک معنا و یک کلمه است، این نماد، امری قراردادی است و بر این مرکب، قرارداد می‌شود، اگر چه بعد از ریز کردن و دقیق نمودن نماد ها، در مراحل تشکیل جملات و ترکیب کلمات، روابط معنایی دیگری ظهور می‌کند، اما چون در پایه، همه بر نمادهای قراردادی استوار هستند، پایه، مشتمل و اظهارکننده طبیعی معنا نیست، بلکه سمبل‌هایی قرارداد شده است، برای اینکه چنین ترکیبی از بایت‌ها رابطهٔ پیدا کند با کلمه مثلاً «رنگ» و معنای آن. حاصل آنکه: فعلاً ظهور معنا در این بستر، صاف نیست و خارج از امور قراردادی چیزی پیدا نشد .[1]**

**«... به عبارت دیگری حکایت نقاشی و ظهور یک معنا در آن، بر پایهٔ حکایتی طبیعی است، نه حکایتی قراردادی»**؛ سمبل و نماد نیست و دارد خودش را نشان می‌دهد.

**«اما آنچه ما در پایه‌های یک زبان برنامه‌نویسی می‌بینیم، قرار داد است»؛** صفر و یک و جمع و ضرب است؛ خب اینکه نمی‌تواند پایه‌ای برای ظهور بشود. تصویری، می‌تواند پایه شود، اما آن‌ها نمی‌تواند. بعضی از مقدمات این بحث، پارسال مطرح شد. اما چون فرمودند «تفاوت مهم»، مطرح می‌کنم.

ببینید؛ پایه در اینجا بسیار مهم است. انواع پایه‌هایی که یک چیزی در آن ظهور می‌کند را باید بررسی کنیم. اینجا نقاشی گفته‌اند؛ نقاشی با عکس فرق می‌کند. عکس، دارد تکوینا ًاز یک واقعه حکایت می‌کند. زید در اینجا ایستاده و از او عکس گرفته‌اند. عکس، از یک واقعه حکایت می‌کند. اما نقاشی معلوم نیست که از یک واقع حکایت بکند؛ هرچند می‌تواند محل ظهور یک معنا

باشد. خب شما می‌توانید یک چیزی را بکشید که اصلاً در مسیر ارب‌عین محقق نشده باشد ولی نقاشی‌ای بکشید که معنای عطوفت او را نشان بدهد. حکایت واقعی نیست و نقاشی‌ای است که توسط ایده‌پردازی شمای نقاش، آن مطالب را رسانده است. خب این چه فرقی می‌کند؟

مهمتر این‌که بعضی از نقاشی‌ها هست که معنا را بلاواسطه نشان می‌دهد. یعنی به جای این‌که یک واقعه را نشان بدهد، معنا را نشان می‌دهد؛ خیلی زیاد است. هنوز به نوشتار هم کاری ندارم که به زبان مربوط باشد، بلکه چیزهایی که خودش دارد یک معنا را نشان می‌دهد. مثلاً وقتی یک داده را می‌کشید، روی صفحه، شکل داده را نقاشی کرده‌اید، این نقاشی محل هوره چه چیزی است؟ در شخص اینجا، یک خط کشیده شده؛ این یک وجود فیزیکی شخصی است که شما کشیده‌اید. اما این داده‌های که کشیده‌اید، محل هوره چه چیزی است؟ محل هوره یک واقعه است؟ محل هوره یک شیء فیزیکی مثل زید است؟ محل هوره چیست؟ محل هوره یک معنای هندسی - داده - است. این دارد برای شما آن را تداعی می‌کند. الآن در نقاشی شما، یک معنا هوره کرده و این نقاشی، پاهای برای هوره یک معنا است.

---

[1] فدکیه

---

بازبینی #2
ایجاد شده 19 آوریل 2025 17:14:33 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 آوریل 2025 15:12:20 توسط ... .